

شخینا در قبالا^۱

بخشعلی قنبری^۲

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، گروه ادیان و عرفان، تهران، ایران.

فاطمه مهدیه

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، گروه ادیان و عرفان، تهران، ایران.

چکیده

«شخینا» یکی از مفاهیم کلیدی در دین یهود، و به طور خاص، در سنت عرفانی قبالا است. این مفهوم هرچند با اصطلاح «سکینه» در فرهنگ اسلامی قابل مقایسه است، اما معانی گسترده‌تری را در خود جای می‌دهد. شخینا آخرین سفیرا از سفیراهای دهگانه در قبالا به شمار می‌رود که در نظام هستی‌شناسی آن کارکرد مهمی دارد. از شخینا گاه به صورت موجودی متشخص و تجسم‌یافته که در میان مردم زندگی می‌کند و گاه به‌عنوان حضور دائمی خداوند در جهان یاد می‌شود. اما به طور کلی، شخینا واسطه میان ان سوف (خدای نامتناهی) و جهان طبیعت است که بدون آن، جهان ما هماهنگی خود را از دست می‌دهد. واژه شخینا اگرچه اولین بار در تلمود به کاررفت؛ اما در طی قرون متمادی مفهوم اولیه خود را از دست داد و در سنت قبالا، گاه تحت تاثیر سوفیای گنوسی، معنای جدیدی یافت. اما آنچه در مطالعه شخینا باید مورد توجه قرار گیرد، کارکرد اساسی این سفیرا در برقراری نظم کیهانی و نزول آرامش بر بندگان صالح بنی اسرائیل است. مراقبه، تامل و اشتغال به امور معنوی، باعث نزول شخینا بر مومنان یهودی و پیوند ان سوف با شخینا می‌شود و در مقابل، عدم پایبندی به اوامر و نواهی کتاب مقدس، رخت بر بستن و تبعید شخینا را به دنبال خواهد داشت.

کلید واژه‌ها

شخینا، قبالا، سفیروت، ان سوف.

۱. تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۱۴ تاریخ پذیرش: ۹۰/۴/۱۵

۲. پست الکترونیک: ghanbari768@yahoo.com

مقدمه

شخینا^۱ در متون دینی یهودی به معنی حضور دائمی خداوند، و در متون عرفانی قبالا به معنی مهم‌ترین تجلی نورانی صادر شده از ان سوف^۲ است. در متون عرفانی قبالا شخینا به عنوان ملخوت^۳، یا آخرین تجلی از انوار دهگانه ان سوف، رابط میان خدا و خلق توصیف شده است. این سفیرا شفیع و واسط میان انسان و خداست. تحول مفهوم شخینا در ادوار گوناگون موجب شد که در قبالای زوهری، شخینا به عنوان عنصری زنانه در ان سوف جلوه کند که با گناه آدم ابوالبشر از نیمه دیگر خود جدا شد و به تبعید رفت. اهمیت اساسی این مفهوم در عرفان قبالا آنجا هویدا می‌شود که عارف قبالایی همه یهودیان، و به ویژه مومنان این قوم، را در ایجاد وحدت و هماهنگی دوباره میان ان سوف و شخینا مؤثر می‌داند.

شخینا به دلیل اهمیتی که در ادیان سامی به طور عام و در دین و عرفان یهود به طور خاص دارد از مفاهیمی است که همواره مورد توجه عرفان پژوهان بوده است. تلقی‌های گوناگون از این مفهوم به خصوص در مکاتب عرفانی یهودی و پیوند آن با اعتقادات مذهبی و ادعیه و نیایش‌های روزانه یهودیان، نشان دهنده جایگاه والای آن در اندیشه این قوم است. اما پرسش اساسی این است که آیا این مفهوم در همه حوزه‌های مذکور به یک معنا به کار رفته است؟ به تعبیر دیگر آیا شخینا در متون حاخامی و در متون عرفانی قبالا معنایی یکسان دارد؟

با توجه به اهمیت مفهوم شخینا، همچنین تحول و تطور معنایی آن در طول اعصار متمادی، این مقاله برآن است تا این مفهوم را در حوزه‌های مختلف دینی و عرفانی یهودی بررسی کند و به تبیین تعابیر و معانی گوناگونی که بر این اصطلاح حمل شده است بپردازد.

1. Shekhinah

۲. Ein Sof: مقام الوهیت نامحدود در اندیشه‌های قبالایی.

3. Malkhuth

معناشناسی شخینا در تلمود و متون حاخامی

به نظر می‌رسد واژه شخینا که در زبان عبری از ریشه «شخن»^۱ به معنای «چادر زدن» گرفته شده، برای اولین بار در متون حاخامی به کار رفته است.^۲ این اصطلاح در ادوار بعدی به مفهومی مهم در مکتب قبالا بدل گشته است. البته پیش از مکاتب عرفانی یهود، رد پای این اصطلاح را می‌توان در تلمود جستجو کرد. آنجا که دانشمندان یهودی برای تبیین حضور دایمی خداوند در این عالم، بدون آنکه جسمانیتی برای او قایل باشند، از آن بهره جستند. در تلمود، برای تفسیر آیاتی از کتاب مقدس، این واژه در معانی مختلفی به کار رفته است از جمله، مسکن یا حضور الهی و روشنایی یا جلال خداوند.^۳ ربی‌ها براساس آیه‌ای از «سفر خروج» که در آن آمده است: «برای من یک میشگان (مسکن مقدس) بسازید؛ تا در میان ایشان ساکن شوم»^۴ شخینا را با برپا کردن خیمه عهد برای خداوند مرتبط می‌دانند. به اعتقاد آنها ذات مبارک خداوند به دنبال محلی بود تا در آن سکنی گزیند، اما این امر حاصل نمی‌شد تا آنکه خیمه عهد توسط موسی در صحرا برافراشته شد. از آن پس شخینای الهی در آن خیمه آرام گرفت و بعد از آن در کوه سینا و سپس در بیت المقدس منزل گزید.^۵ در نظر ربی‌ها شخینا همان سکون و آرامشی است که از سوی خداوند به طور عام بر جهان و به طور خاص بر مومنان یهودی نازل می‌شود. این اصطلاح به ویژه از سوی ربی‌ها، از آن روی برای حضور دایمی خداوند بر روی زمین وضع گردید تا تجربه یهودی از خداوند و واقعیت ناگفتنی‌اش باشد.^۶ شخینا در متون آگادایی^۷ نمادی است از ماه که از خود نوری ندارد و از روشنایی خورشید بهره می‌گیرد. بر طبق تلمود هر کجا قوم یهود تبعید می‌شوند،

1. Shakhan

2. Umansky, Ellen M., "Shekhinah", *The Encyclopedia of Religion*, Mircea Eliade (ed.), New York, MacMillan Publishing, 1986, vol 13, p.236.

3. Price, Julius, "Shekhinah", *The Encyclopedia of Religion and Ethics*, James Hastings (ed.), New York, 1985, vol 11, p.450.

۴. خروج، ۲۵:۸

5. Umansky, Ellen M., p.236.

۶. آرمسترانگ، کرن، *خداشناسی از ابراهیم تا کنون*، ترجمه محسن سپهر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲، ص ۴۶۰.

۷. مجموعه حاخامی میشنا شامل دو بخش است: هلاخا (احکام و قوانین شرعی) و آگادا (مطالب

غیرهالاخایی)

شخینا نیز با آنها تبعید می‌گردد. در واقع تلمود، شخینا را حضور خداوند در میان قوم می‌داند که حتی در زمان تبعید هم باقی می‌ماند.^۱

رایج‌ترین استعاره در مورد شخینا نزد ربی‌ها اصطلاح نور است. از این رو، آنان در تفسیر آیه «زمین با نور جلال خداوند روشن شد»،^۲ چنین گفته‌اند که مراد از این نور «وجه شخینا» بوده است و فرشتگان آسمان و مومنان در عالم آخرت در پرتو نور شخینا به سر می‌برند. ارتباط نور با شخینا به تدریج به این باور انجامید؛ که شخینا نوعی ماده یا موجود نورانی و مخلوق خداوند است. در ابتدا تلمود آموزه شخینا را برای اشاره به تجلی خداوند در اماکن خاص به کار می‌برد که البته دلالت بر حضور محدود خداوند نداشت. براین اساس، همان گونه که خورشید بر سراسر عالم نور افشانی می‌کند، شخینا نیز پرتو افشان است. شخینا در اماکن و اشیاء خاص که خداوند با حضورش آنان را تقدیس کرده است نیز حضور دارد نظیر بوته فروزانی که خداوند از میان آن با موسی سخن گفت یا در خیمه مقدس. این حضور الهی، پست‌ترین بوته‌ها تا بلندترین قلل کوه‌ها را در بر می‌گیرد. به باور نویسندگان تلمود اگر چه حضور خداوند- شخینا- در همه جا هست اما این حضور در نزد بنی‌اسرائیل بیشتر از سایر اقوام غیر یهودی است؛ چرا که قوم اسرائیل مردمی منتخب و تقدیس شده‌اند. البته گناهان اسرائیل باعث خرابی معبد مقدس و صعود شخینا به آسمان شد. با این حال در زمان تبعید اسرائیل شخینا نیز با آنها به تبعید رفت.^۳

جایگاه شخینا در فلسفه یهود

برخلاف ربی‌ها که شخینا را خود خداوند و یا حضور او می‌پنداشتند، فیلسوفان یهودی قرون وسطی، آن را مستقل و جدای از خداوند خواندند؛ چرا که می‌کوشیدند ذات مقدس خداوند را از هرگونه تفسیر انسان‌وار از مفهوم شخینا تنزیه کنند. از جمله سعدیا گائون^۴

1. Zwi Werbl, Owsky R. J., *Origins of the Kabbalah*, Allan Arkush (trans.), U.S.A, Jewish Publication Society, 1987, p.93.

۲. حزقیال، ۴۳: ۲

3. Unterman, Alan, "Shekhinah", *The Encyclopedia Judaica*, Second Edition, Michael Berenbaum (ed.), Jerusalem, Keter Publishing House, 2007, vol.18, pp.440-441.

4. Saadiah Gaon

معتقد بود، واژه شخینا که در تلمود معادل جلال الهی در عهد عتیق است در نزد فلاسفه، نور مخلوقی است که واسطه میان خدا و انسان می‌باشد و از این رو، وقتی موسی رویت جلال الهی را درخواست کرد، شخینا بر او متجلی شد. پیامبران بعد از او نیز شاهد شخینا بودند و نه خود خداوند. در هر صورت، فلاسفه قرون وسطی همواره تاکید داشتند که شخینا مخلوق و مجزا از خداوند است و از این طریق می‌کوشیدند وحدت الهی به مخاطره نیفتد. بعدها یهودا هلو^۱ قایل به دو شخینای متمایز از یکدیگر شد. او برخلاف سعدیا، شخینا را نفوذ الهی^۲ تعبیر می‌کند، نه موجودی نورانی و مخلوق. یهودا بر این عقیده بود که شخینا در آغاز، خیمه مقدس را محل استقرار خود قرار داد و با ویرانی معبد و قطع وحی، از تجلی فرو ایستاد و با ظهور منجی دوباره باز خواهد گشت. به تعبیر وی شخینای قابل رویت که در معبد قرار داشت و توسط پیامبران رویت می‌شد با شخینای نامرئی و روحانی متمایز است؛ چراکه دومی بر انسان‌های پاک دل و پارسای بنی اسرائیل نازل می‌شود.^۳

از دیگر فلاسفه یهودی ابن میمون است که همانند سعدیا شخینا را مخلوق و نور می‌دانست. برخی از شارحان عقاید او معتقدند که ابن میمون شخینا را همان عقل فعال، یعنی آخرین عقل از سلسله عقول دهگانه که به پیامبران مرتبط است، می‌داند. ابن میمون در تفسیر آیه ۲۴:۱۰ «سفر خروج»، شخینا را خود خداوند می‌داند که بر عرش الهی قرار گرفته است.^۴

تصور شخینا به عنوان جنبه زنانه الوهیت، در نظر فلاسفه و نیز مؤلفان سخت‌گیر تلمود غیرقابل قبول می‌نمود و این یکی از موانع اصلی در نزدیک شدن به مکتب قبالا به شمار می‌آمد. به رغم مخالفت‌های فلاسفه، شخینا به عنوان عنصر زنانه در خداوند، جزئی لاینفک از اعتقادات جوامع یهودی اروپا و آسیا گشت.^۵

-
1. Judah Halevi
 2. Divine Influence
 3. Horwitz, Rivka G., "Shekhinah", *The Encyclopedia Judaica*, vol.18, p.442.
 4. Ibid.
 5. Scholem, Gershom, *Major Trends in Jewish Mysticism*, New York, Schocken Books, 1961, p.299.

تحول معنایی شخینا

آنچه در ادوار بعدی به تغییر مفهوم شخینا در تفکر دینی و عرفانی یهود سرعت بیشتری بخشید، تاثیر مبانی اندیشه گنوسی بر اعتقادات این قوم بود. پس از تلمود، در مکاتب عرفانی یهود، برای نخستین بار، آموزه شخینا در کتاب سفرها باهیر^۱، یعنی کهن‌ترین سند تفکر قبالا، مطرح گردید.^۲ این اثر که در پروانس و حدود ۱۱۸۰ میلادی منتشر گشت، تا حد زیادی تحت تاثیر منابع گنوسی به نگارش درآمد. شخینا در این اثر چهره سوفیا^۳ گنوسی را به خود گرفت یعنی چهره آخرین ائون^۴ از سلسله ائون‌های واسط میان خدای پلروما^۵ و جهان مادی. شخینا از آن پس در عرفان قبالا معادل همتای گنوسی خود، بیانگر واپسین فیضان ان سوف بوده که در جهان ماده با ذات الهی خویش بیگانه شده است و در حالت تبعید، در جهان سرگردان است.^۶ شخینا در کتاب باهیر علاوه بر اینکه بخشی از ذات الهی است همانند سوفیا به دختری می‌ماند که از موطن خود دور افتاده و در پایین‌ترین جهان‌ها تبعید گشته است.^۷

بدین ترتیب شخینا که در آموزه‌های دینی به عنوان حضور دایمی خداوند، سکون و آرامش بر بندگان صالح، از آن یاد می‌شد، در مسیر تاویلات عرفانی پیروان قبالا و همچنین تحت تاثیر اسطوره‌های دیرین، معانی نوینی به خود گرفت. از یک سو، با اندیشه مربوط به لوگوس ارتباط وثیق و محکم می‌یابد و از سوی دیگر، به عنوان خدای قدیم کنعانیان شناخته می‌شود که ملکه آسمان‌ها بوده و یهودیان پس از سقوط اورشلیم همراه کنعانیان او را می‌پرستیدند. در نهایت، حتی در فرهنگ دینی یهود هم تبدیل به عنصری زنانه در خداوند شخینا می‌شود و به عنوان اولین مخلوق و اولین آفریده به شمار می‌رود.^۸

1. *Sefer ha Bahir*

2. Shcolem, Gershom, p.299.

3. Sophia

4. Aeon

5. Pleroma

۶. آرمنسترانگ، ص ۲۸۶.

7. Zwi Werbl, Owsky R.J, p.93.

۸. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، فیلسوفان یهودی و یک مسئله بزرگ، تهران، هرمس، ۱۳۸۹، ص ۱۵۶.

اندیشه شخینای مونث، در ادبیات قبالا قوام یافت و به شکل بارزی در زوهر به تصویر کشیده شد. این اثر که در اواخر سده سیزدهم میلادی در شهر کاستیل اسپانیا، به قلم موسی لئونی^۱ به رشته تحریر درآمد، نزد پیروان قبالا به عنوان اصلی‌ترین میراث عرفانی یهود، شناخته شد و دیری نپایید که هم‌تراز با کتاب مقدس و تلمود، در اندیشه آنان جای گرفت و حتی از سوی جماعت حاخامی نیز معتبر شناخته شد. مولف زوهر، براساس اساطیر گنوسی، قوم بنی‌اسرائیل را همان شخینا قلمداد می‌کند و بدان باور است که این قوم، همچون شخینا در پیوند با خداوند هستند. این توصیف تا بدان مرحله پیش می‌رود که بنی‌اسرائیل را همانند شخینا، دختر، ملکه یا عروس خداوند در نظر می‌گیرد. در زوهر شخینا برای هر فرد یهودی همانند مادری که در تبعید است یا همچون راحیل، یعنی موجودی که برای قوم بنی‌اسرائیل همواره گریه می‌کند و شفیع و واسطه میان خدا و انسان است، فرض شده است.^۲

قباله زوهری در تعبیری عجیب برای بیان اتحاد قوم بنی‌اسرائیل با خداوند، در یک مورد از نمادگرایی جنسی برای بیان رابطه انسان و مقام الوهیت- شخینا- اشاره می‌کند. در آنجا موسی (ع) به عنوان «مرد خدا» یا داماد که در واقع نمادی از شوهر شخینا است به تصویر کشیده شده است. بنا بر عبارت زوهر موسی تنها شخصی ناسوتی و فناپذیری است که در طی زندگی دنیوی‌اش اتحاد عرفانی با شخینا برای او واقع شده و از آن پس به طور جاودان در مقام ازدواج عرفانی باقی مانده است.^۳ حضور موسی بر فراز کوه طور و اتحادش با شخینا در واقع نمادی است از پیوند میان شخینا و خداوند. هدف از این پیوند اصلاح خلل ایجاد شده در اثر تبعید شخینا بود. اما آن هنگام که موسی می‌رفت تا با این اتحاد، نظم و هماهنگی پیشین را به جهان بازگرداند، گناه گوساله پرستی قوم یهود، مانع این پیوند شد. سرانجام با پشیمانی و تاوان بنی‌اسرائیل،^۴ عملکرد گذشته، یعنی مراحل بازگشت این اتحاد،

1. Moses de Leon

2. Scholem, Gershom, p.230.

3. Ibid, p.200.

۴. پس از پشیمانی قوم «موسی در کنار دروازه اردوگاه ایستاد و با صدای بلند گفت: هر که از طرف خداوند است پیش من بیاید. تمام طایفه لایوی پیش او جمع شدند. موسی به ایشان گفت: خداوند، خدای بنی‌اسرائیل می‌فرماید: شمشیر به کمر ببندید و از این سوی اردوگاه تا آن سوی بروید و برادر و دوست و

اتحاد، از سر گرفته شد.^۱ به باور این قوم، با ظهور منجی آخرالزمان دوران تبعید شخینا به سر می‌آید و در چنین روزی اورشلیم تحت حراست جلال الهی خواهد بود.

جایگاه شخینا در مکاتب قبالا

قبالا از ریشه عبری «قبل»، به معنای «دریافت کردن» و «پذیرفتن»،^۲ مکتبی عرفانی است که بر مجموعه‌ای از تعالیم که به صورت شفاهی و سینه به سینه، و با استفاده از زبانی استعاره‌ای و نمادین بیان شده‌اند تأکید می‌کند. این تعالیم الگویی از حیات دینی را عرضه می‌دارد که تفکر و مراقبه و شکل ملایمی از رهبانیت و ریاضت از ویژگی‌های اصلی آن است. با آشکار شدن این تعالیم باطنی در قرون یازدهم و دوازدهم میلادی در پرووانس و تالیف آثار متنوع در این مکتب عرفانی، آموزه‌های آن به مرور عمومیت یافت. قبالا در ابتدای گسترش، به صورت تفاسیری سرّی بر کتاب مقدس، توسط ربی‌های یهودی، نقل می‌شد که معمولاً این اصول سرّی به دو طریق گسترش می‌یافت. «روش عملی» که بر عبادات، تفکر و اعمال پرهیزکارانه متمرکز بود و «روش نظری» که مبتنی بر کشف اسرار نهفته در کتاب مقدس و بر اساس روش‌های تفسیری صورت می‌گرفت.^۳

یکی از مهم‌ترین عناصر مکتب قبالا، شخینا است. در سرتاسر تلمود و میدراش^۴ حتی یک بار هم برای توصیف شخینا از استعاره‌هایی چون شاهزاده خانم و بانو، ملکه و یا عروس استفاده نشده و در هیچ جا از ثنویت شخینا، به عنوان عنصری زنانه، در کنار خدای واحد، به عنوان عنصری مردانه، سخن نرفته است. طرح این اندیشه یکی از برجسته‌ترین نوآوری‌های مکتب قبالا بود. هرچند این آموزه با اندیشه وحدت مطلق خداوند مغایر به نظر

همسایه خود را بکشید. لای‌ها اطاعت کردند و در آن روز حدود سه هزار نفر از قوم بنی اسرائیل کشته شدند.» (خروج، ۲۷، ۳۲:۲۸)

۱. المسیری، عبدالوهاب، *دایرة المعارف یهود، یهودیت، صهیونیسم*، تهران، موسسه فرهنگی و مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، ۱۳۷۲-۱۳۸۴، ج ۵، ص ۱۹۰.

2. Idel, Moshe, "Qabbalah" *The Encyclopedia of Religion*, Micrea Eliade(ed.), New York, MacMillan Publishing Company, 1987, vol. 12, p.117.

3. Epstein, Isidore, *Judaism*, New York, Penguin Books, 1959, p.223.

۴. تفسیر موعظه‌ای کتاب مقدس

می‌رسید اما در سنت قبالا رسمیت یافت؛ تا جایی که هیچ عنصر دیگری از قبالا تا این اندازه مورد پذیرش همگانی قرار نگرفت.^۱

مکاتب عرفانی قبالا اعم از مکتب پروانس، گرونا و صفد هر کدام در تبیین جایگاه و کارکرد شخینا نقش بسزایی داشته‌اند. درحالی که برخی از حاخام‌های یهودی چنین می‌اندیشیدند که شخینا به مثابه تجلی بزرگ الهی است و تنها یهودیان می‌توانند بدان دست یابند،^۲ مکاتب قبالا از آمیختن این مفهوم متعالی با آموزه‌های اساطیری سایر ملل ابایی نداشتند. پیروان قبالا با حفظ جایگاه شخینا به عنوان حضور دایمی خداوند و واسطه تجلی او، شخینا را در نظام سفیروت عنصری مادینه قلمداد کردند.

برخی تعالیم قبالا بیانگر این دیدگاه است که جهان از یک علت العلل، یا خدای مذکر به نام «عقل» و یک خدای مونث به نام «دانش» هستی می‌گیرد. از این دو خدا در مرتبه پایین‌تر، یک پسر که «برکت مقدس» نام دارد و یک دختر که «شخینا» یا ملکه نامیده می‌شود، پدید می‌آید. این دو - پسر و دختر - باید با هم یکی شوند، اما شیطان، که در این نظام اعتقادی عنصری قدرتمند است ارتباط میان ایشان را بر هم می‌زند و خدای دختر را در تملک خویش می‌گیرد. از نظر برخی عرفای قبالا هدف از خلقت، بازگردان وحدت خدای پسر و دختر است، اما گناه و پس از آن هبوط آدم، این پیوند را گسست. خدای پسر در جستجوی خواهرش برآمد تا از طریق وصال با او اختلال به وجود آمده در هستی را جبران کند. خداوند - علت العلل - نیز ملت یهود را آفرید تا در بازگرداندن نظم کیهانی به خدای پسر کمک کند.^۳

براساس روایتی دیگر در عرفان قبالا، عوالم چهارگانه با یکدیگر در ارتباط‌اند. آنگونه که در زوهر آمده است، حوادث یک جهان برجهان‌های دیگر موثر است، از این رو، پس از هبوط آدم، گسستی در عوالم گوناگون رخ داد که در نتیجه آن، شخینا از ان سوف رخت بر بست. به تعبیر دیگر هماهنگی میان شخینا و ان سوف از میان رفت و اثر آن در دنیا آشکار گشت چرا که در اثر ناهمگونی میان آن دو، جهان و جهانیان از درک حضور الهی از طریق شخینا محروم شدند. لذا چون شخینا، واسط میان خداوند و عوالم گوناگون به شمار

1. Scholem, Gershom, p.299.

۲. ابراهیمی دینانی، ص ۱۵۹.

۳. شاهاک، اسرائیل، تاریخ یهود، آیین یهود، ترجمه رضا آستانه پرست، تهران، قطره، ۱۳۷۸، ص ۷۳.

می‌رفت و فیض و رحمت خداوند را در سراسر جهان به طور یکسان توزیع می‌کرد، پس از این واقعه، شکوه و جلالش در همه جا به طور یکنواخت منتشر نشد و سرانجام، عوالم دیگر، از برکات شخینا محروم گشتند. سریان عشق الهی متوقف گردید و شدت و سختی داوری خداوند به تدریج غالب گشت، تا آنجا که آتش عشق خداوند، تبدیل به آتش جهنم شد. از آن زمان تاکنون حضور شخینا، تنها در برخی افراد و یا در بعضی مکان‌های خاص دیده می‌گردد.^۱ بر طبق متون قبالیایی پس از تصرف کنعان به دست قوم یهود و ساختن معبد، شخینا در آن مکان حلول کرد و با قوم بنی اسرائیل متحد گشت. اما بار دیگر در اثر گناهان قوم و ویرانی معبد، تخت شخینا منهدم شد و او به همراه یهودیان از فلسطین تبعید گردید. با این حال، عده‌ای از پیروان قبالا معتقد بوده‌اند که شخینا هرگز از دیوار غربی نقل مکان نکرده است، بلکه آنجا از جمله مکان‌هایی است که شخینا همواره در آن حضور دارد و به گریه و ندبه مشغول است.^۲

به باور گروهی دیگر از عرفای قبالا شخینا در آغاز در عالم پایین بود، اما با گناه آدم ابوالبشر به آسمان اول صعود کرد و بعد از آنکه قابیل برادر خود را کشت، شخینا به آسمان دوم بالا رفت. در دوران آنوش که نام خدا بر روی بت‌ها گذاشته شد، شخینا به آسمان سوم عروج کرد. در میان طوفان نوح به آسمان چهارم و زمانی که مردم برج بابل را بنا نهادند، تا به خیال خود به جنگ با خدا بروند، شخینا پا به آسمان پنجم نهاد. مردم سُدوم و عَمُوره باعث شدند که او به آسمان ششم بالا برود و مصریان عصر ابراهیم، با گناهان خود، سبب شدند تا شخینا در آسمان هفتم اقامت گزیند. در مقابل، هفت مرد عادل و نیکوکار باعث شدند که شخینا به جای اول خود، به دنیا، برگردد. ابراهیم آن را به آسمان ششم، اسحاق به پنجمین، یعقوب به چهارمین، لاوی پسر یعقوب به سومین، قهات پسر لاوی به دومین و عمران پسر قهات آن را به اولین آسمان فرود آورد. سپس موسی فرزند عمران سبب شد که شخینا از بالا به پایین، بر روی زمین، نزول کند.^۳ بر طبق باور عرفای قبالا، هرچند شخینا در

1. Epstein, Isidore, p.238 .

2. Giller , Pinchas , *Reading the Zohar The Sacred Text of the Kabbalah*, New York, Oxford University Press , 2001, p.12.

۳. کهن ، ابراهام، *خدا ، جهان، انسان ، ماشیح در آموزه‌های یهود*، ترجمه امیر فریدون گرگانی، تهران، المعی،

همه جا حضور دارد اما در اماکن مقدس و در بین یهودیانی که به دنبال کسب معارف حقیقی هستند، نمود بیشتری می‌یابد. نماد شخینا چراغدان هفت شاخه طلاست که همواره باید فروزان بماند تا برای همه اهل عالم گواهی دهند که شخینا در میان ملت اسرائیل جلوه‌گر است.^۱

چنانکه پیشتر اشاره شد، شخینا در متون قبالی با آموزه‌های دیگری تلفیق یافته است. از جمله برطبق برخی متون قبالی در روز شبات، که روز قبالا است، شخینا و شبات با همدیگر ازدواج می‌کنند. در این روز عارفان قبالی مهم‌ترین تعالیم را از استادان خود کسب می‌کنند اینگونه راز هستی را درک می‌کنند.^۲ از سوی دیگر، آنچه‌آن که ذکر شد، شیطان نیز به شخینا هجوم آورده و او را تصاحب کرده است. به نظر می‌رسد آموزه شخینا در مکاتب قبالا به مرور وجهی اسطوره‌ای یافت و در هر عصر بر اساس نیاز روحی و روانی قوم یهود، داستانی حول محور آن شکل گرفت که شاید بی‌ارتباط با اسطوره‌های سایر ملل نباشد.

جایگاه شخینا به عنوان آخرین سفیرا و ارتباط آن با ان سوف

شخینا در میراث قبالا مهم‌ترین تجلی از تجلیات دهگانه- سفیروت^۳- است؛ زیرا رحمت و فیض خداوند را دریافته است و همچون مادری مهربان آن را در جهان توزیع می‌کند. شخینا جایگاه و اهمیت خود را از ارتباط با امر قدسی (ان سوف) اخذ می‌کند، از این رو، قبالا هرگونه بی‌احترامی به او و یا درحضور او را جایز نمی‌شمارد. به باور پیروان قبالا، آخرین سفیرا، یعنی شخینا، در ارتباط مستقیم با جهان ماده است و موجب هماهنگی بین سفیراهای دیگر می‌شود. اصطلاح سفیروت، با کهن‌ترین اثر عرفانی یهود، یعنی سفر یسیرا^۴، و تحت تأثیر مفاهیم گنوسی در ساحت اندیشه پیروان قبالا جای گرفت و قرن‌ها موضوع مباحثات گوناگون و گسترده‌ای گردید.

۱. همان، ص ۱۰۰.

۲. دقیقیان، شیرین دخت، نردبانی به آسمان، تهران، ویدا، ۱۳۷۸، ص ۳۸۵.

۳. Sefirot. جمع سفیرا

نظریه سفیروت در سفر یصیر/ - اگر از صورت‌بندی‌های عرفانی آن بگذریم - صورت دیگری از نظریه مشهور مُثُل افلاطون است.^۱ آنها مجرداتی قالب‌گون‌اند که جوهره همه موجودات از آنها است. این واسطه‌های فیض - به عنوان ابزاری برای حکمرانی خداوند بر جهان - در زوهر نیز از مفاهیم اساسی به شمار می‌روند؛ که همگان به اندیشیدن و تأمل در آنها فراخوانده شده‌اند. تجلیات دهگانه در این اثر با طبقه‌بندی جدیدی بیان شده است و ارتباط بین ده سفیرا به شکل پیچیده‌تری مطرح شد. زوهر با تأکید بر این موضوع که همه چیز در ید قدرت خداوند است، طبیعت عدد گون سفیروت را در اتحادی الهی با خداوند می‌داند که فقط در دیدگان مخلوقات چندگانه ظاهر می‌شود.^۲

بر طبق زوهر از آنجا که ان سوف، ذاتی نامتناهی و بدون کیفیت است، ادراک آن برای عقول ناممکن می‌باشد؛ از این رو، برای باور پذیرکردن خود، سفیروها را واسطه‌هایی در عالم متناهی قرار داد. سفیراها در واقع به عنوان تجلیاتی مطلقاً الهی فیضان یا سریان روح خداوند در جهان‌اند^۳ که شامل عقل، حکمت، بصیرت، عشق، قدرت، رحمت، پیروزی، جلال، بنیان و سرانجام ملخوت یا همان شخینا می‌شوند.

آموزه سفیروت به تدریج با مفهوم کلیدی ان سوف پیوندی ناگسستگی یافت. ان سوف یعنی ذات بی‌کران و لایتناهی، منشاء صدور سفیروت بیان شد. از دیدگاه پیروان قبالا ذات مطلق خداوند خارج از فهم و حتی درک شهودی است و از آنجا که هیچ نام و صفتی برای ذات الهی وجود نداشته است، اصطلاح ان سوف از سوی اسحاق نابینا و پیروانش برای اولین بار بعد از سال ۱۲۰۰ میلادی برای اشاره به ذات لایتناهی خداوند وضع شد.^۴ رسیدن به این ذات مطلق حتی از طریق کامل‌ترین مکاشفه‌ها نیز امکان ندارد. تفکر در مورد خداوند تنها با مراجعه به ارتباطش با مخلوقات امکان‌پذیر است، زیرا خداوند به خودی خود ورای

1. Epstein, Isidore, p.228.

2. Schaya, Leo, *The Universal Meaning of the Kabbalah*, Nancy Pearson (trans.), United States of America, 1971, p.22.

3. Epstein, Isidore, pp.233-235.

4. Scholem, Gershom, "Ein-Sof", *The Encyclopedia Judaica*, Geoffrey Wigoder (ed.), Jerusalem, Keter Publishing House, 1997, vol. 16, p.354.

درک تاملی و جذبه‌ای است. در واقع این جنبه غیرقابل درک خداوند از سوی عرفای قبالا در پروانس و اسپانیا ان سوف نامیده شد.^۱

به باور پیروان قبالی لوریایی، فعل آفرینش از طریق عقب‌گرد ان سوف به درون خودش صورت گرفته است. این جمع شدن خداوند به درون خود، به جهت خلق عوالم چهارگانه، صیمصوم^۲ نام گرفت.^۳ در نتیجه صیمصوم فضایی ازخلاء درون ان سوف پدید آمد و از درون آن اشعه نوری ساطع شد که همراه ده سفیرای مذکور در فضا پخش گردید. ان سوف ظروفی را برای هر یک از این سفیراها آماده ساخت، اما در هنگام ساطع شدن انوار الهی به سمت این ظروف تعدادی از آنها شکست و تعدادی نیز ترک خورد. با شکست سه ظرف اول انوار الهی در همه جا پراکنده گشت و خیر و شر به هم آمیخت. با فاجعه شکست ظروف^۴ بارقه‌های رحمت الهی که از طریق سفیرای آخر، یعنی شخینا یا ملخوت، به طور یکسان بر عوالم گوناگون منتشر می‌شد، به وجهی ناهمگون منتشر گشت. ان سوف پس از آن با آفرینش آدم قدمون^۵ در مرحله تیقون^۶ کوشید هماهنگی اولیه را از نو برقرار سازد و با بازسازی ظروف شکسته شده بارقه‌های پراکنده را به ظروف اصلی خویش بازگرداند.^۷ این فرآیند تکامل با فعالیت آدم قدمون در حال انجام بود. در همان زمان ذات الهی آدم ابوالبشر را آفرید تا به او در این بازسازی یاری رساند اما بر طبق قبالی زوهری گناه و سرپیچی آدم باعث توقف کار شد. آدم به زمین هبوط کرد و همراه او شر و مرگ نیز به زمین راه یافت. شراره‌های الهی بار دیگر پراکنده شدند و با این گناه شخینا از ان سوف جدا گشت و به تبعید رفت و با این فاجعه نظم در عالم بالا و پایین به بی‌نظمی و ناهماهنگی تبدیل گشت. فرآیند تیقون در مرحله بعدی به دوش انسان‌ها مخصوصاً قوم یهود گذاشته شد.^۸

1. Scholem, Gershom, "Kabbalah", *The Encyclopedia Judaica*, Geoffrey Wigoder (ed.), Jerusalem, Keter Publishing House, vol. 10, 1997, p.557.

2. Zimzum

3. Scholem, Gershom, "Kabbalah", p.589.

4. The breaking of the vessels

۵. Adam Kadmon: مفهوم «انسان نخستین» یا صورت مثالی بشر نزد عارفان قبالی

۶. Tikun: «تصفیه و پالایش» برای برگرداندن هماهنگی و نظام

7. Scholem, Gershom, "Kabbalah", p.598.

۸. المسیری، عبدالوهاب، ص ۱۹۸.

طبق آموزه‌های قبالی، مؤمنان با انجام وظایف معنوی خود، عمل به فرامین الهی و خواندن تورات به اصلاح و بازسازی نظام جهان، و اتحاد دوباره شخینا با ان سوف، سرعت می‌بخشند. خداوند با برگزیدن قوم یهود و عطای تورات به این قوم، آنان را در تجدید این وحدت از دست رفته یار و انباز خود قرارداد. با این عمل شخینا به جامعه اسرائیل وابسته شده و مواهب خود را همواره بر این قوم ارزانی داشته است، در عوض یهودیان سعی دارند تا با مطالعه تورات و عمل به احکام و دستورات آن، همچنین استقرار در ارض مقدس و ساخت دوباره معبد در مکان قبلی خود، زمینه‌های ظهور منجی آخرالزمان را احیا سازند؛ چرا که با ظهور ماشیح فرایند «ییحود»^۱ به انجام می‌رسد.^۲

افعال و آثار شخینا

با توجه به نقش‌های مختلفی که در عرفان قبالا و حتی متون تلمودی برای شخینا وجود دارد، می‌توان افعال و تاثیرات متنوعی را برای این آموزه در نظر گرفت. شخینا در ادبیات قبالا و متون حاخامی گاه به صورت موجودی مشخص بیان شده است که اعمالی نیز برایش متصور می‌گردد. همچنین گاه به عنوان یکی از صفات الهی در درون بندگان و مومنان حقیقی تجلی و تحقق می‌یابد. از طرفی شخینا بر حکمت الهی، قدرت، عشق و عدالت خداوند دلالت می‌کند. او برای انسان خردمند، نیرومند، بلند نظر و توانگر مایه سکون و آرامش است. رسیدن به این سکون و آرامش در برخی از عالمان یهودی و پیامبران گذشته به اثبات رسیده است. شخینا از گناهکاران دور می‌باشد و آرامش را از کسانی که سست و افسرده و سبک‌سر هستند می‌گیرد. رخت برستن شخینا از گناهکاران، علمای یهودی را به سوی این ادعا سوق داد که انهدام معبد اول نیز به سبب گناه قوم بنی اسرائیل بوده است، به صورتی که شخینا از جهان رخت بر بست و در معبد دوم همانند معبد اول حضور نداشت. پس از ویرانی معبد دوم، شخینا در برخی از کنیسه‌های بزرگ بابلی سکنی گزید.^۳

۱. Yichud: تجدید وحدت بین ان سوف و شخینا

2. Epstein, Isidore, pp.239-240.

3. Umansky, Ellen M., p.237.

پیروان قبالا به لحاظ انسان‌شناسی بر این عقیده‌اند که ارواح انسانی می‌توانند با سفیرواها پیوند داشته باشند؛ از این رو، هر فرد یهودی می‌کوشد تا با در پیش گرفتن زندگی توأم با مراقبه و تأمل به تقویت این پیوند اهتمام ورزد. او در این حالت روحش را آماده پذیرش و نزول شخینا می‌سازد. گفته می‌شود انجام امور دینی همراه با حضور قلب در پیشبرد این امر بسیار مؤثر است. اگر فرد یهودی در حالت نماز، هنگامی که به محتوای روحانی *شِمَع*^۱ می‌اندیشد، با تمام قلب، روح و توانش بر آن متمرکز شود، شخینا بر او نازل می‌گردد. در این لحظه او با تمام شیون حقیقی آفرینش، از بالاترین تا پایین‌ترین و از ابتدا تا انتهای جهان در اتحاد است.^۲

بر اساس متون قبالی، فرایند دوقوت^۳ (اتصال روح عارف به خداوند) با ورود روح به قلمروی سفیروت آغاز می‌شود. اولین سفیرایی که عارف به درک آن در این قلمرو نایل می‌شود سفیرای آخر، ملخوت یا شخینا است. پیداست که روند صعود روح عارف از سفیرای پایین به سمت سفیراهای بالاتر می‌باشد. عارف یهودی در هنگام مرگ نیز از مواهب شخینا برخوردار می‌شود. شخینا همچون انواری درخشان بر بالین او حضور می‌یابد و روح متوفی در آن فروغ خیره‌کننده محو می‌گردد. در این باره، یک متن قبالی قدیمی تجربه عارفی از سده‌های پیشین را چنین توصیف می‌کند:

«بن آزای نگریست و مرد.» او به تابش شخینا خیره ماند، همانند مردی که با دیدگان ضعیفش به نور کامل خورشید چشم می‌دوزد و دیدگانش کم‌سو می‌شود و در یک لحظه از شدت نوری که او را در بر گرفته است نابینا می‌گردد. بن آزای نیز چنین رفت. نور او را احاطه کرد و او به سبب شدت میلش برای پیوستن به آن نور و لذت بردن از آن بی‌وقفه به نور خیره ماند و بعد از پیوستن به آن نور نخواست که از آن پرتو شعف‌انگیز جدا شود. این

۱. *شِمَع* (shema): بخشی از آیات توحیدی تورات است که یهودیان در دو نوبت از نمازهای یومیه، یعنی صبح و شب آن را تلاوت می‌کنند. شمع خود با دو نیایش آغاز می‌شود: اول ستایش خداوند به سبب آفرینش نور و روشنایی (در نماز صبح) و نظم بخشیدن به روز و شب و دوم تمجید عشق و محبت او نسبت به بنی‌اسرائیل (در نماز شب).

2. Idel, Moshe, "Universalization and Integration: Two Conceptions of Mystical Union in Jewish Mysticism", *Mystical Union in Judaism, Christianity, and Islam*, Moshe Idel and Bernard McGinn (eds.), New York, MacMillan Publishing Company, 1989, pp.35-36.

3. Devekut

بود که در آن غوطه‌ور ماند و در آن نهان گشت. روحش با آن پرتو حقیقی مزین شد. همان فروغی که ممکن نیست انسانی بدان دست یازد و بعد زنده بماند. آن گونه که گفته شده است: "برای هیچ انسانی میسر نیست که مرا ببیند و زنده بماند". اما بن آزای تنها اندکی بر آن خیره ماند و بعد روحش، آنجا و جسمش را ترک گفت.^۱

فقر، به عنوان یکی از ارزش‌های دینی و شرعی یهود، در ادبیات قبالا با شخینا پیوند می‌خورد. این آموزه اولین بار در زوهر بیان گردید آن چنان که پیروان قبالا، فقرا را ظروف شکسته خداوند می‌دانستند. این استعاره رایجی است که در میدراش قدیم به راحتی یافت می‌شود. پس از زوهر پیروان قبالا این فقر را به شخینا نسبت دادند، زیرا شخینا به عنوان آخرین سفیرا از خود چیزی ندارد و فقط چیزی را حاصل می‌کند که از سیلان سفیرای تیفرت^۲ بر وی جاری می‌شود. صدقاتی که فقرا با آن زندگی می‌کنند، به طور نمادین بازتاب این مقام عرفانی شخیناست.^۳

برطبق سنت قبالا، شب نماینده دوری و غربت شخینا است. عرفای یهود مخصوصاً در صغد معتقد بودند باید ساعاتی از شب را برای ویرانی معبد اورشلیم و آوارگی شخینا و قوم، به استغاثه، گریه و زاری پرداخت. ابراهیم هیلوی از بزرگان قبالا، شبانگاه در کوچه‌های صغد می‌گشت و فریاد می‌زد: «برخیزید برای خدا برخیزید، زیرا شخینا در تبعید است، خانه مقدس ما ویران و سوخته است». او آنقدر جلوی پنجره خانه‌های روحانیون می‌ایستاد و فریاد می‌زد تا آنان را نیز بیدار می‌کرد و همگی به گریه و زاری شبانه مشغول می‌شدند.^۴

برخی منابع قبالا، شخینا را متشکل از سه قسمت دانسته‌اند: قسمت اول، خود شخینا و حضور دایمی خداوند در جهان؛ قسمت دوم متاترون^۵ که جنبه فعال شخینا است؛ و بخش سوم اثیر^۶ که جنبه منفعل شخینا می‌باشد. این سه قسمت با سه سفیرای اول مرتبط شده‌اند، یعنی سه سفیرای کتر^۷، خوخم^۸ و بیناه^۹. بدین گونه شخینا حضور کتر و حضور حقیقی

1. Ibid.

۲. Tifereth: ششمین سفیرا از سفیراهای دهگانه، تیفرت به معنی جمال سفیرای مذکر است.

3. Scholem, Gershom, *Major Trends in Jewish Mysticism*, p.234.

۴. دقیقیان، ص ۳۹۰.

5. Metatron

6. Avir

۸. Keter: به معنی تاج، نخستین سفیرا.

خداوند در تمام عالم خوانده می‌شود. متاترون حضور حوخما و جنبه فعال شخینا است، یعنی قالب اصلی و عمده‌ای که تمام اشکال آفریده شده، از آن سرچشمه می‌گیرد. اثیر نیز، ظهور بیناه است و جنبه منفعل یا مونث شخینا و قدرت پذیرنده اوست. این اصول سه گانه حاضر در همه جا، با وحدت خود جهان آفرینش اولیه و روحانی را به وجود آورنده‌اند. در یکی از روایات قبلائی، حضور شخینا در آخرالزمان پررنگ جلوه می‌کند. در آن زمان او برای انتقام از شکنجه‌گران قوم یهود، به حیوانی وحشی تبدیل می‌گردد و فرماندهی سپاهی را بر عهده می‌گیرد. شخینا در این زمان به زنی ویرانگر، که هیچ کس را یارای گریختن از چنگال او نیست، تبدیل می‌شود. براساس همین روایت، از میان پاهای شخینا جوانی به نام متاترون خارج می‌شود که جهان را به ویرانی می‌کشاند. در چنین حالتی شخینا همان سیترا احرا^۳ یعنی «بعد دیگر» یا نیروی شر است.^۴

بر اساس یک متن قبلائی بی نام، تجربه نبوی، رویارویی با آن چیزی است که درون شخینا قرار دارد. هنگامی که شخینا خود را بر نبی آشکار می‌سازد، نبی صورت خویش را در او می‌نگرد گویی که در آینه نگرسته است. بنابر این صورت انسانی یا ایدوس^۵ از قبل در شخینا یعنی «تجلی علوی الهی» وجود دارد. پس شخینا در بردارنده صورت اولیه انسانی است. والاترین جنبه انسان که بخش الهی آن است و در هنگام مکاشفه بر نبی آشکار می‌گردد و آن بخش الهی همان شخینا است.^۶

نتیجه

مفهوم شخینا در طول تاریخ تطورات معنایی گوناگونی یافته است. هرچند در تمام ادوار حامل یک معنای مشترک بین دین و عرفان یهود بوده است. سکون و آرامش یا حضور همیشگی خداوند، تعبیری بودند که از حوزه دین به عرفان راه یافت و تثبیت گشت. اما

۱. Hokhma: به معنی حکمت، دومین سفیرا.

۲. Binah: به معنی عقل، سومین سفیرا.

۳. Sitra Ahra: در ادبیات قبالا، ستیرا احرا همان شر و قلمرو نیروهای اهریمنی می‌باشد که جدای از دنیای مقدس سفیروت قرار گرفته‌اند.

۴. المسیری، ص ۱۹۱.

5. Eidos

6. Idel, Moshe, p.36.

تأثیراتی که مکتب گنوسی بر عرفان قبالا گذاشت، مفهوم شخینا را نیز در برگرفت و این آموزه تبدیل به عنصری مونث گشت و به عنوان آخرین حلقهٔ رابط بین ان سوف و جهان طبیعی، وظیفهٔ توزیع فیض و رحمت خداوند بر جهانیان را به عهده گرفت.

با وجود تمایز معنایی شخینا در مکاتب قبالا، مادینه بودن این سفیرا اصل مشترک این مکاتب می‌باشد. بر همین اساس، شخینا به عنوان وجهی مونث گاه با موسی(ع)، گاه با روز شبات، گاه با پسر خدا و حتی با شیطان در ارتباط قرار می‌گیرد.

شخینا در ارتباط با منجی آخرالزمان و ساخت دوبارهٔ معبد سلیمان در قرون اخیر اهمیت بیشتری یافته است. به باور قوم یهود، با ظهور ماشیح از نسل داود پیامبر، تبعید و آوارگی شخینا نیز خاتمه می‌یابد و او قدرت و توانایی پیشین خود را به دست می‌آورد و دوباره با ان سوف پیوند می‌یابد. در آن زمان قوم بنی اسرائیل به عنوان قومی برگزیده که خداوند آنها را با هدف کمک به اتحاد دوباره بین ان سوف و شخینا برگزید، ماموریت خود را به سرانجام می‌رسانند و هماهنگی و نظم آغازین را به عوالم بالا و پایین باز می‌گردانند.

شخینا در فرهنگ و سنت یهودی آثار مهمی در زندگی فردی و جمعی یهودیان برجای گذاشته است. این مفهوم با نیایش‌ها و ادعیهٔ روزانهٔ یهودیان پیوندی عمیق دارد. پایبندی به اوامر و نواهی تورات و کشف معانی نهفته در آن، که از وظایف بنی اسرائیل است، این قوم را در ایفای وظیفهٔ خود و تحقق این کمال مطلوب کیهانی یاری می‌دهد.

شخینا اگرچه عنصری مونث است اما کارکرد کیهانی‌اش از عنصر مذکر پررنگ است، و با آنکه در نظام سفیروت در جایگاه آخرین سفیرا قرار گرفته است، اما برای اتصال روح عارف، در پی فرایند دوقوت، نقشی اساسی را برعهده دارد، و حتی واسطهٔ خداوند و پیامبران برای دریافت وحی معرفی شده است.

ظهور شخینا در عالم و تجلی آن در انسان غیر از آن چیزی است که حلول یک موجود در موجود دیگر خوانده می‌شود. تجلی شخینا نشانهٔ وحدت و یگانگی انسان با خداوند است و نباید آن را با حلول، که لازمهٔ آن کثرت و دوگانگی است، یکی دانست.

منابع

- آرمسترانگ، کرن، *خداشناسی از ابراهیم تا کنون*، ترجمه محسن سپهر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، *فیلسوفان یهودی و یک مسئله بزرگ*، تهران، هرمس، ۱۳۸۹.
- المیسری، عبدالوهاب، *دایره المعارف یهود، یهودیت، صهیونیسم*، تهران، موسسه فرهنگی و مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، ۱۳۷۲-۱۳۸۴.
- دقیقیان، شیرین دخت، *نردبانی به آسمان*، تهران، ویدا، ۱۳۷۸.
- شاهاک، اسرائیل، *تاریخ یهود، آیین یهود*، ترجمه رضا آستانه پرست، تهران، قطره، ۱۳۷۸.
- کرینستون، جولیس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.
- کهن، ابراهام، *خدا، جهان، انسان، ماشیح در آموزه‌های یهود*، ترجمه امیر فریدون گرگانی، تهران، المعی، ۱۳۸۲.
- Epstein, Isidore, *Judaism*, New York, Penguin Books, 1959.
- Giller, Pinchas, *Reading the Zohar the Sacred Text of the Kabbalah*, New York, Oxford University Press, 2001.
- Idel, Moshe, "Universalization and Integration: Two Conceptions of Mystical Union in Jewish Mysticism", *Mystical Union in Judaism, Christianity, and Islam*, Moshe Idel and Bernard McGinn (ed.), MacMillan Publishing Company, New York, 1989.
- Idel, Moshe, "Qabbalah", *The Encyclopedia of Religion*, Micrea Eliade (ed.), New York, MacMillan Publishing Company, 1987.
- Umansky, Ellen M., "Shekhinah", *The Encyclopedia of Religion*, Eliade Micrea (ed.), New York, MacMillan Publishing, 1986.
- Price, Julius, "Shekhinah", *The Encyclopedia of Religion and Ethics*, James Hastings (ed.), New York, Charles Scribners Sons, 1985.
- Schaya, Leo, *The Universal Meaning of the Kabbalah*, Nancy Pearson (trans.), United States of America, 1971.
- Scholem, Gershom, "Ein-Sof", *The Encyclopedia Judaica*, Geoffrey Wigoder (ed.), Jerusalem, Keter Publishing House, 1997.
- Idem, "Kabbalah", *The Encyclopedia Judaica*, Geoffrey Wigoder (ed.), Jerusalem, Keter Publishing House, 1997.
- Idem, *Major Trends in Jewish Mysticism*, New York, Schocken Books, 1961.
- Unterman, Alan, Horwitz, Rivka G., "Shekhinah", *The Encyclopedia Judaica*, Second Edition, Michael Berenbaum (ed.), Jerusalem, Keter Publishing House, 2007.
- Zwi Werbl, Owsky R.J., *Origins of the Kabbalah*, Allan, Arkush (trans.), U.S.A., The Jewish Publication Society, 1987.